

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

Juan Diego Garcia

برگردان: نسرين معروفی

۱۰ نومبر ۲۰۲۳

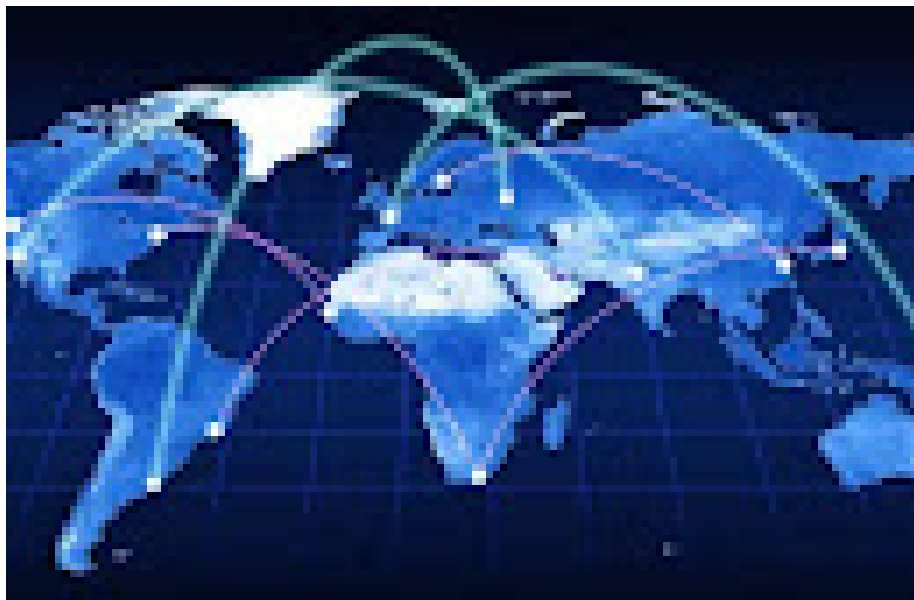
مسألة ملی

عامل جدیدی وجود دارد که این کشور های پیرامونی می توانند از مزایای قابل توجهی بهره مند شوند: افول هژمونی غرب سرمایه داری و ظهور قدرت های نوظهور که به طور بی سابقه ای حاشیه عمل را برای ترویج نظم جهانی جدید که سودمند است گسترش می دهند.



نظام سرمایه داری از شکل جنینی خود به عنوان کالای سرمایه داری، به عنوان دو ویژگی بارز خود، گرایش آشکار به تمرکز ثروت و پویایی گسترش سرزمینی داشته است. البته تمرکز ثروت به این معنا نیست که فقط شرکت های بزرگ باقی می مانند، بلکه به این معناست که اشکال سرمایه انحصاری - که در میان آنها سرمایه مالی برجسته است - در نهایت عملکرد بازار را کنترل می کنند و تضمین می کنند که این مراکز رهبری سرمایه را که مهمترین بخش ارزش اضافی تولید شده است حفظ می کنند. در واقع، از طریق بانکداری و سایر مکانیسم های اقتصادی، شرکت های کوچک و متوسط حول آن ها می چرخند، که بسیاری از آنها فقط به ظاهر مستقل هستند و در واقع مکمل آن دسته از انحصاراتی هستند که به دلیل کنترل مالی، تخنیک و سایر عوامل، نقش رهبری دارند (هژمونیک هستند). که تسلط واقعی آنها بر یک بازار ظاهراً آزاد را تضمین می کند.

گسترش سرزمینی پدیده ای معمولی برای همه تمدن ها بوده است، اما با سرمایه داری ابعاد بسیار بیشتری پیدا می کند که در حال حاضر منجر به حضور تعیین کننده آن در سراسر کره زمین می شود، اگر برخی از اشکال به اصطلاح ابتدائی را که به دلایل خاصی قادر به ادامه حیات مستقل هستند کنار بگذاریم؛ در برخی موارد این محیط فیزیکی - برای مثال جنگل - است که آنها را از جذب شدن توسط سرمایه داری (به اصطلاح "چرخه ئی") نجات می دهد، در برخی دیگر، اهمیت اقتصادی کم و یا هیچ آنها. هر دوی این عوامل می توانند ناپدید شوند و به همراه آن وجود منزوی (و برای برخی شاد) آنها ناپدید شوند. به اصطلاح "جهانی شدن" تنها شکل مدرن آن گسترش سرزمینی است که مشخصه سرمایه داری است.



گرایش به تمرکز ثروت، که نابرابری های عظیمی را ایجاد می کند و حتی ثبات نظام را به خطر می اندازد، می تواند توسط دولت تعدیل شود، اما به طور کامل حذف نمی شود زیرا در اصل نظم اجتماعی سرمایه داری است. نمونه ای از آن به اصطلاح دولت رفاه است، مدیریت کم و بیش موفق این مدیریت تعدیل گر، اما حتی در جاهائی که به سطوح مهمی رسیده است، تا حدی کاهش یافته است. یک مدل غالب نئولیبرالی در سراسر این سیاره دلیل خواهد بود. نمونه ای از این دقیقاً این است که بحران ادواری - نمونه ای از سیستم - که نئولیبرالیسم وعده داده بود به طور کامل بر آن غلبه کند، نه تنها ادامه می یابد، بلکه نگرانی عظیمی را در کانون های فکری سرمایه داران ایجاد می کند، زیرا اعتراض اجتماعی به طور یکسان در همه جا گسترش می یابد در حالی که حاکمیت ها قادر به دلجوئی از آن است.



گسترش سرمایه در سرتاسر جهان نیز بدون مشکل نیست، زیرا از بسیاری جهات به اشکال مختلف استعمار، سنتی و مدرن، پیوند اساسی دارد. جهان در حال حاضر دارای حداقل دو منطقه عمده است، کشور های قدرتمند اقتصادی- نظامی و کشور های پیرامونی. کشورهای قدرتمند بیشترین قدرت خود را (در همه سطوح) متمرکز می کنند و در واقع محور اساسی اقتصاد جهانی هستند، زیرا توسعه علم و تکنیک به آنها بستگی دارد و همچنین صادرات کشورهای پیرامون خود را به هزار طریق محدود می کنند. اعتبار جهانی آنها همچنین دارای ماشین نظامی بی سابقه ای هستند که دزدی بحری گذشته و اشغال های سرزمینی را با الحاقات، جنگ ها، غارت ها و نابودی های معروف «مردم فرودست» کوچک می کند.

در این زمینه، برای پیرامون، مسأله ملی مستلزم خواندن بسیار دقیق وقایع است تا نه تنها آنچه در حال انجام است، بلکه برای پیشرفت هر چه بیشتر در مورد پیشنهادهایی که مفید تلقی می شوند، پی ببریم. از این منظر، ایده به حداقل رساندن یا حتی انکار مسأله ملی با توجه به ابعاد و گستره «جهانی شدن» به نادیده گرفتن یا به حداقل رساندن ظرفیت پویایی های اجتماعی و سیاسی هر کشور، سطحی که قهرمانان تغییر به آن رسیده اند، تمایل دارد. آگاهی کم و بیش واقعی آنها (به تعبیر لوکاس، in Lukács' terms) و به ویژه سطح سازماندهی و ظرفیت آنها برای مبارزه. همچنین نیازی به بحث در مورد اشکال مبارزه در مناطقی مانند امریکای لاتین و بحیره کارائیب نیست، جایی که به نظر می رسد با توجه به درجه بالای شهرنشینی در این کشورها، قیام های انقلابی دهقانان دیگر از اهمیت خاصی برخوردار نیستند.



مرکز ثروت (که در نواحی پیرامونی نظام ویژگی های چشمگیری پیدا می کند) این وظیفه را بر چپ تحمیل می کند که مدل نئولیبرالی کنونی را در حداقل دو جنبه کلیدی آغاز کند: افزایش قاطع نقش دولت در اقتصاد و پایه گذاری یک مدل اقتصادی که نه تنها عدالت اجتماعی بلکه اعمال واقعی حاکمیت ملی را نیز امکان پذیر می سازد. بازگشت دولت به نقش تعیین کننده خود به معنای پیشروی در تقویت بنگاه های دولتی است تا هر چه زودتر دولت در بافت اقتصادی کشور هژمون شود. همچنین پیش فرض می گیرد که دولت از اختیارات گسترده ای برای اداره عملکرد اقتصاد برخوردار باشد.

بنگاه دولتی باید در حوزه های استراتژیک (نظام مالی، صحت، آموزش، تحقیقات و علم، انرژی، بهره برداری از منابع طبیعی استراتژیک و غیره) تعیین کننده باشد. هدف چیزی جز تضمین این نیست که دولت در تصمیم گیری در مورد این که چه چیزی تولید کند، چه چیزی تولید نکند و در چه مقداری، نقش تنظیم کننده و تعیین کننده ای داشته باشد، همیشه به منافع فوری اکثریت های اجتماعی فکر می کند. به ویژه، دولت باید عامل تعیین کننده در روابط کشور با جامعه بین المللی، با بازار جهانی (سرمایه گذاری خارجی، بدهی، واردات و صادرات و غیره) باشد. از بسیاری جهات، به نظر می رسد که صرفاً در تلاش برای بازگشت به مدل سنتی توسعه گرایی است. با این حال، برخی از عناصر جدید وجود دارد که اکنون مسأله ملی را ماهیتی متفاوت و بیشتر مطابق با شرایط کنونی می سازد: دیگر بحث صرفاً، مانند گذشته، تولید محلی کالاهای مصرفی نیست، بلکه بحث از آن است با این فرض که هر چیزی که امکان تفصیل آنها (مصالح مصرفی) را فراهم می کند در مراکز کشور های قدرتمند باقی می ماند.



تنها از این طریق به نظر می رسد که دولت بتواند سیستمی از توزیع مجدد ثروت را ترویج کند که به کشورهای پیرامون اجازه دهد از عقب ماندگی و فقر بیرون بیایند و به دموکراسی واقعی و مدرنیته در تمام شرایط آن دسترسی پیدا کنند. این یک ناسیونالیسم سالم است که چپ نمی تواند آن را کنار بگذارد. باید مشخص شود که کدام نیروهای اجتماعی امروز عامل مؤثر تغییر هستند و البته چه مسیرهایی به رهائی ملی منتهی می شود.

برای مسأله ملی، مسأله بازسازی نوع کنونی روابط بین الملل، جست و جوی راهی جدید و سودمند برای ورود خود به بازار جهانی است. وابستگی سنتی کشورهای پیرامونی به کشورهای اقتصادی مقتدر - یعنی ایالات متحده، اروپا یا جاپان - به اصطلاح "جامعه بین المللی" اساساً نوعی استعمار نو بوده است، یک شکل بسیار حاد استثمار که اینها را تغییر می دهد. کشورها به تأمین کنندگان ساده مواد خام (بدون ارزش افزوده عمده) و نیروی کار ارزان برای

بازارهای شهری تبدیل شوند. زمانی که در جنگ های جاری گوشت دم توپ نیستند. شکل فعلی وابستگی به وضوح زیان آور است و یکی از عوامل کلیدی در عقب ماندگی، فقر و حتی فلاکت حاکم بر این کشورهاست. بنابراین به نظر می رسد که غلبه بر این شرایط یک کار فوری است و به مسأله ملی تمرکز تعیین کننده ای می دهد. عامل جدیدی وجود دارد که این کشور های پیرامونی می توانند از مزایای قابل توجهی بهره مند شوند: افول هژمونی غرب سرمایه داری و ظهور قدرت های نوظهور که به طور بی سابقه ای حاشیه عمل را برای ترویج نظم جهانی جدید که سودمند است، گسترش می دهند.